مصلحت از ديدگاه شيخ مفيد و شيخ طوسى‏

ريشه‏هاى مسئله مصلحت را بايد در سيره پيامبر خدا وامامان معصوم - عليهم‏السلام - جست. آنان در بسيارى از موارد بر طبق مصلحت احكام حكومتى صادر كرده‏اند. از آيات قرآن، روايات وسيره عملى پيامبر خدا و معصومان - عليهم‏السلام - كه بگذريم نخستين فقيهى كه در فقه شيعه اين مسأله را در قالب مسايل فقهى بنيان نهاد، شيخ مفيد بود. او براى اولين بار در موارد مختلفى از كتاب ارزنده وگران قدر خود «المقنعة» اين موضوع را يادآور شد وزمينه را براى شيفتگان و دلدادگان به اين گونه مسايل فراهم ساخت.

شيخ مفيد (م 413 ق) از سويى جمود حاكم بر مكتب وشيوه اهل حديث كه بر سرتاسر جهان تشيع سايه افكنده بود را ويران‏گر مى‏دانست ودر پى پالايش انديشه شيعه از آن بود؛ چه اين كه به خوبى دريافته بود كه تشيع با اين انديشه وبا اين شيوه نمى‏تواند در برابر مذاهب ديگر كه عالمان ودانشوران آن‏ها در بغداد حضور داشتند، جلوه كند و از سويى، حكومت آل بويه به دليل گرايش‏هاى عقيدتى ويژه خود زمينه را براى تبليغ وتبيين ديدگاه‏هاى وى فراهم ساخته بود و شيخ با دستگاه حكومتى آنان ارتباط نسبتاً مناسبى داشت و از طرفى، وى مهم‏ترين وظيفه خود را دفاع از كيان تشيع از طريق استوار سازى كلام، فقه، اصول وحديث شيعه مى‏دانست ودر برابر امواج پياپى و سهمگين هجوم‏هاى عقيدتى كه بخشى از آن‏ها را مى‏توان در زمره واكنش عالمان اهل سنت به روش آل بويه دانست، به دفاع برخيزد، اين‏ها وجز اين‏ها سبب شد شيخ مفيد با انتخاب روش كلامى وعقلى خاص به خود كلام وفقه شيعه را در آستانه تحولى عظيم قرار دهد، تحولى كه پس از هزار سال آثار آن همچنان پابرجا است.

شيخ مفيد در رويايى با مشكلات ياد شده از سويى به نقد ديدگاه‏هاى محدثان پرداخت و از سويى(1) عقايد كلامى شيعه را در آثار خود به روشى نوين سامان داد(2) و از طرفى با مذاهب مختلف به طور مشروح گفت وشنود علمى كرد واز سمتى تحولى گسترده در شيوه فقهى واستنباط پديد آورد كه تا حدودى متأثر از ابن ابى عقيل عمانى وابوالقاسم جعفر بن محمد بن ابن قولويه قمى(3) (م 369 ق) بود، و واكنشى بود به فضاى فرهنگى، اجتماعى وسياسى آن زمان وپاسخى به نيازهاى جامعه تشيع كه رهبرى مذهبى ومعنوى آن به عهده او بود.

بررسى اوضاع واحوال روزگار شيخ مفيد وچگونگى تأثير آن‏ها بر تطور كلام، فقه و... بررسى درخورى مى‏طلبد. آن چه در اين جا در پى اشاره بدان هستيم آن است كه به احتمال قوى شرايط اجتماعى، زمانى ومكانى در بررسى مسايلى از قبيل مصلحت بى‏تأثير نبود؛ چه اين كه حكومت آل بويه مواجه با درگيرى‏هايى و موضوعاتى مانند ماليات، جزيه و... واز اين روى مسأله مصلحت‏انديشى در تصميم‏گيرى‏هايشان مطرح بود و مسايلى از اين دست، مصلحت وامثال آن را تا حدودى در زمان شيخ مفيد ودر حد گسترده‏ترى در زمان سيد مرتضى و سيدرضى وشيخ طوسى به يك مسأله مبتلابه تبديل كرده بوده ونيز در فقه و اصول اهل سنت مسأله مصلحت مطرح بود.

به هر روى، شيخ مفيد را همان گونه كه مى‏توان بنيان‏گذار تدوين فقه شيعه ناميد، عنوان پديد آورنده مسأله مصلحت در فقه شيعه جامه‏اى است كه بر تن او مى‏سزايد.

شيخ مفيد درباره درآمد برآمده از زمين‏هاى مفتوحة عنوه مى‏نويسد:

«بقيه آن درآمدها را مى‏تواند به عنوان حقوق همكارانش كه در اعتلاى دين اسلام او را مدد مى‏رسانند مصرف كند ونيز در راه مصلحت‏هايى كه در نظر دارد، از قبيل تقويت واستوارسازى اسلام، امور مربوط به جهاد با دشمنان وهر اقدام ديگرى كه دربردارنده مصلحت عمومى باشد ... .»(4)

از اين عبارت شيخ مفيد درباره مصلحت نكته‏هاى زير استفاده مى‏شود:

1 - رهبر جامعه اسلامى به هيچ روى مجاز نيست از بيت المال در مسير منافع شخصى خود بهره برد واين اصلى است روشن ونيازى به توضيح ندارد.

2 - مصلحتى كه وى بايد در تصميمات خود در نظر بگيرد به معناى منافع عمومى است؛ سودهايى كه همه جامعه از آن بهره مى‏برند. در اين باره شيخ مفيد در جايى ديگر اين گونه مصلحت را، خير ونيكى مى‏داند كه همه مسلمانان مى‏توانند از آن بهره برند.

شيخ مفيد در باب وقف چنين مى‏نويسد:

«هرگاه مسلمانى مالى را وقف "مصلحتى" كند وآن مصلحت از بين برود، بايد آن مال وقف شده در راه‏هاى خير مصرف شود. هرگاه مالى را براى راه‏هاى خير وقف كند ومصداق خاصى براى راه خير تعيين نكند آن مال بايد در راه فقيران، زمين‏گيران ومصلحت‏هاى مسلمانان هزينه شود.»(5)

از اين سخن شيخ مفيد استفاده مى‏شود كه مصلحت به معناى كار خيرى است كه نتيجه آن به عموم مسلمانان آن جامعه برسد.

3 - اين مصلحت كه به معناى منافع عمومى است، منافع معنوى ودينى را نيز در بر مى‏گيرد بلكه آن‏ها بر منافع مادى تقدم دارد؛ چه اين كه در عبارت شيخ قبل از آن‏ها آمده است.

4 - رهبرى جامعه اسلامى موظف است اين اموال را برپايه در نظر گرفتن مصالح مادى ومعنوى، دنيايى و آخرتى مردم هزينه كند ومجاز نيست به دلخواه وبدون در نظر گرفتن مصالح مسلمانان احكامى در اين باره صادر كند.

بدين سان با تكيه بر اين سخن شيخ، افزون بر دست يافتن نسبى به معناى مصلحت وگستره آن، مصلحت را مى‏توان به عنوان يكى از مبانى وضوابط احكام حكومتى قلمداد كرد.

در باب واگذارى زمين‏ها مفتوحه عنوة به افراد نيز مى‏نويسد:

«امام با در نظر گرفتن مصلحت به هر كس وبه هر قيمت كه بخواهد مى‏تواند واگذار كند.»(6)

رعايت مصلحت از نگاه شيخ مفيد به عنوان مبنا وضابطه تصميمات واحكام رهبرى جامعه به زمين‏هاى مفتوحه عنوة محدود نمى‏شود بلكه از ذيل عبارت ياد شده استفاده مى‏شود كه اداره وتدبير آن چه به مصالح مسلمانان مرتبط است به عهده رهبرى جامعه است؛ بدين سان شيخ اين حكم را در موارد ديگرى نيز آورده است؛ به عنوان نمونه درباره جزيه در مقنعه چنين مى‏خوانيم:

«جزيه اندازه معينى ندارد كه بيشتر از آن وكمتر از آن جايز نباشد ومقدار آن را امام با در نظر گرفتن مصلحت وبا ملاحظه مقدار جمعيت وفقر وغناى آنان در اموالشان تعيين مى‏كند واميرمؤمنان بر ثروتمندان آنان چهل وهشت درهم وبر متوسطان آنان بيست وچهار درهم وبر فقيرانشان دوازده درهم وضع فرمود عمر نيز پيش از ايشان وتنها با مشورت با آن حضرت همين مبلغ را براى آنان تعيين كرد.

حريز از زراره نقل كرده است كه به امام صادق گفتم: جزيه بر اهل كتاب چه مقدار است؟ در پاسخ فرمود: مقدار آن منوط به نظر امام است از هر كدام از آنان با ملاحظه اندازه مال وتوانش هر مقدار صلاح بداند مى‏گيرد.»(7)

بدين سان مقدار جزيه بر طبق اين روايت وروايات ديگرى كه شيخ مفيد به برخى از آن‏ها اشاره كرده(8) در گرو نظر رهبرى جامعه است وصد البته رهبرى نمى‏تواند دلبخواه وبدون در نظر گرفتن مصلحت جامعه اسلامى ومصلحت اهل كتاب كه در زمره شهروندان جامعه اسلامى قرار دارند، مقدار جزيه را تعيين كند. شبيه اين مسأله در باب حدود مطرح است آن جا كه در برخى از حدود مانند حد زنا، لواط ومساحقه اگر متهم پيش از اقامه بينه توبه كند، حد از او ساقط است. اما اگر پس از اقامه بينه توبه كند قاضى اگر بخواهد مى‏تواند او را حد بزند و اگر بخواهد مى‏تواند او را ببخشد. به هر حال، اجراى حد منوط به نظر حاكم شرع است، اين اختيار قاضى بدين معنا نيست كه او به دلخواه و بدون در نظر گرفتن مصلحت مى‏تواند كسى را عفو كند ويا كسى را حد بزند بلكه در آن جا برخى از فقها به صراحت گفته‏اند كه او بايد با مراعات مصلحت تصميم‏گيرى كند.(9)

شيخ مفيد در پايان اين بحث اين مسأله را به صراحت بيان كرده و مى‏نويسد:

«جزيه در زمان پيامبرصلى الله عليه وآله وسلم به مهاجران بخشيده مى‏شد وپس از رسول خدا براى كسانى است كه نزد امام به منزله مهاجران زمان پيامبرصلى الله عليه وآله وسلم باشند. نيز در هر مصلحتى كه از مصالح مسلمانان امام صلاح بداند مى‏تواند آن را به مصرف برساند.»(10)

بدين ترتيب از نگاه شيخ مفيد، مقدار جزيه ومحل مصرف آن منوط به نظر رهبرى جامعه است واو در احكامى كه در اين زمينه صادر مى‏كند بايد مصلحت را در نظر گيرد وروشن است كه اين احكام نشأت گرفته از مقام حكومت وولايت بر جامعه است وهمان گونه كه آورديم پيامبر خدا هم اين حكم را در زمان خود با در نظر گرفتن مصلحت‏ها وبا توجه به اين كه رهبرى جامعه را به عهده دارد صادر مى‏فرمود. بررسى بيشتر سخنان شيخ مفيد نشان مى‏دهد كه از ديدگاه او اين مسئله به باب جزيه اختصاص ندارد، بلكه در قلمرو مسايل حكومتى بايد تعميم يابد. اين مطلب از نخستين عبارتى كه از ايشان نقل كرديم به دست مى‏آيد، چه اين كه در آن جا ملاك در نظر گرفتن مصلحت را «فيما ينويه» منويات وتصميمات رهبرى جامعه دانست وهم از تذكر اين مسأله در ابواب مختلف فقه؛(11) به عنوان نمونه در باب احتكار چنين مى‏نويسد:

«سلطان مى‏توان محتكر را بر خارج كردن غله‏اش (ارائه اجناس احتكار شده به بازار) مجبور كند ... ومى‏تواند با در نظر گرفتن مصلحت آن‏ها را قيمت‏گذارى كند ليكن نبايد اين قيمت‏گذارى به گونه‏اى باشد كه صاحبان غله (محتكر) زيان ببيند.»(12)

خلاصه نظريه شيخ مفيد درباره مصلحت‏

فشرده آنچه درباره نظريه شيخ مفيد آورديم چنين است:

1 - او بنيان‏گذار مسئله مصلحت در فقه شيعه است واگر كسى پيش از او در اين باره مطلبى داشته است، در دسترس نيست.

2 - شرايط واوضاع واحوال سياسى، اجتماعى وفرهنگى روزگار او در طرح مسائلى از اين دست تأثير داشته است.

3 - مصلحت به معناى منفعت عمومى است.

4 - اين منفعت، سودمندى‏هاى اخروى ومعنوى را نيز در بر مى‏گيرد، بلكه آن‏ها اهميت بيشترى دارد.

5 - مصلحت در موضوعاتى مانند زمين‏هاى مفتوحة عنوة وجزيه واحتكار بايد به عنوان ضابطه احكام صادر شده از سوى رهبر جامعه ملاحظه شود.

6 - تأمل وبررسى بيشتر سخنان شيخ مفيد نشان مى‏دهد كه اين مسئله بايد در همه حوزه‏هاى تصميم‏گيرى رهبرى تعميم يابد.

مصلحت از ديدگاه شيخ طوسى‏

ابوجعفر، محمد بن حسن بن على بن حسن طوسى (385 - 460 ق) معروف به شيخ طوسى(13) در اوضاع واحوال وشرايط سياسى واجتماعى شبيه زمان شيخ مفيد قرار گرفته بود. با اين تفاوت كه در پرتو كوشش‏هاى مؤثر شيخ مفيد وگروهى از شاگردان او از قبيل سيد مرتضى و سيدرضى شيعه به جايگاه درخور وشايسته‏اى دست يافته وابعاد گونه گون كلامى، اصولى، فقهى وديگر علوم وانديشه‏هاى شيعه تبيين و تبليغ شده بود، گرچه هنوز تا به سر منزل مقصود راهى دراز در پيش داشت. شيخ طوسى اين راه را ادامه داد وانديشه‏هاى مختلف شيعه را درباره فقه، اصول، كلام، تفسير، رجال و حديث بازشناخت وبازشناساند. و توانست گام‏هاى بلند، مؤثر ودرخورى درباره موضوعات ياد شده بردارد كه آثار آن پس از نزديك به هزار سال زنده است و در آينده نيز جاودان خواهد بود. شيخ از سويى در پى آن بود كه انديشه‏هاى كلامى شيعه را در برابر متكلمان برجسته معتزلى و اشعرى به گونه‏اى بنمايد كه جلوه كند وبر افكار آنان تفوق داشته باشد.(14)

شيخ طوسى از سويى در فضاى اجتماعى وسياسى خاصى قرار گرفته بود و طبعاً در برابر آن احساس مسئوليت مى‏كرد و مى‏بايست متناسب با آن فضا پژوهش‏هاى خود را دست كم تا حدى هماهنگ كند. وى از سويى در پى حل تعارض روايات بود تا طعن‏ها وبدگويى‏هاى مخالفان خود را در اين باره بى‏پاسخ نگذاشته باشد.(15) و از طرفى، در صدد بود كميّت فقه شيعه را به گونه‏اى بگستراند وبر فروع آن به اندازه‏اى بيفزايد كه زمينه هر گونه تحقير آن از بين برود و بزرگ جلوه كرده وقابليت عرض اندام در برابر فقه اهل سنت را داشته باشد و بلكه بر آن برترى يابد؛(16) بدين سان بود كه آن فقيه بى‏بديل در فقه، اصول وحديث مسئله مصلحت را پى گرفت.(17)

معناى مصلحت‏

همان طور كه در تحليل سخنان شيخ مفيد آورديم، شيخ طوسى نيز مصلحت را به معناى منفعت مى‏داند؛ بى‏شك انسان نيازهايى دارد وبراى برآورده شدن آن‏ها دست به اعمالى مى‏زند. نتيجه اين اعمال عبارت است از منفعت؛ شيخ طوسى در ابواب مكاتبه،(18) بيع،(19) رهن،(20) حجر،(21) اجاره،(22) قصاص،(23) نكاح،(24) وقف،(25) زكات،(26) جهاد(27) و...(28) اين واژه را در معناى منفعت به كار برده است؛ به عنوان نمونه در باب سبق ورمايه مى‏نويسد:

«وان أراد إخراجه من بيت المال جاز أيضاً للخبر ولأنّ فيه مصلحة للمسلمين ... وقال بعضهم لا يجوز لأنه من المعاونة على الجهاد وليس ذلك إلاّ للإمام والاول أقوى لأنّ فيه نفعاً للمسلمين.»(29)

در متن ياد شده شيخ طوسى مصلحت را همان منفعت دانسته؛ بلكه به جاى واژه مصلحت كلمه «نفع» را به كار برده است.

در موارد ياد شده ايشان مصلحت فرد را به معناى منفعت او دانسته است، ليكن مصلحتى كه رهبرى جامعه وولى امر در احكام حكومتى در نظر مى‏گيرد مصلحت عمومى؛ يعنى منافعى است كه به شخص يا گروه خاصى تعلق ندارد وبه نحوى ولو غيرمستقيم سود آن به همه افراد جامعه مى‏رسد، همان طور كه در عبارت ياد شده وعبارات مختلف ديگرى كه در آثار شيخ آمده، وبرخى از آن‏ها را نقل خواهيم كرد اين مطلب آمده است.

شايان ذكر است كه از نگاه شيخ اين مصلحت‏ها در منافع مادى منحصر نيست بلكه سودهاى معنوى ودينى نيز در زمره آن است. از اين روى رهبرى جامعه مى‏بايد مصلحت‏ها را در چهارچوب احكام شرعى در نظر گيرد و مسائل دينى را نصب العين خود سازد واگر از اين قلمرو پا فراتر نهد، تصميمات او فاقد اعتبار خواهد بود. به عنوان نمونه، شيخ طوسى مقدار جزيه و تعيين آن بر اراضى و يا بر افراد را از اختيارات حاكم مى‏داند وهمان نظر استادش شيخ مفيد را دارد. اما مى‏نويسد حاكم بايد احكام شرعى و وظايف دينى را هم‏دوش وهم‏سنگ مصلحت‏ها بسنجد ودر نظر گيرد؛ بنگريد:

«هرگاه با اهل ذمه بر مسائلى مصالحه كند كه شرعاً جايز نيست؛ اين مصالحه باطل است؛ مانند اين كه با آنان توافق كند كه آنان احكام شرعى را رعايت نكنند ومنكرات را علنى وآشكارا مرتكب شوند يا آن كه اموالى را كه گرفته‏اند بازنگردانند يا آن كه هرگاه بردگان مسلمان از سوى آن‏ها به كشور اسلامى مهاجرت كردند، به آنان بازگردانده شوند يا مقدار جزيه آنان از آن چه مى‏توانند بپردازند كمتر باشد. ويا احكامى مشابه آن چه آورده شد.»(30)

شيخ در استدلال بر اين مطلب مى‏نويسد:

«زيرا در صلح حديبيه پيامبر خدا با مشركان عرب پيمان بست كه هر مسلمانى كه از مكه به مدينه هجرت كند او را بازگرداند اما خداوند متعال وى را از بازگرداندن مؤمنان مهاجر بازداشت واو را از اين عمل نهى فرمود ...».(31)

بدين سان مصلحت به معناى منافع عمومى است كه در قلمرو احكام شرعى ودر نظر گرفتن وظايف دينى نيز باشد.

لزوم در نظر گرفتن مصلحت در احكام حكومتى‏

همان طور كه از شيخ مفيد گزارش شد، شيخ طوسى نيز به مناسبت‏هاى مختلف به صراحت يادآور مى‏شود كه ولى امر بايد در مسائل مربوط به جامعه و حكومت مصلحت مسلمانان را در نظر گيرد وبر طبق آن تصميم‏گيرى كند. اصولاً بر طبق ديدگاه شيخ تصميم‏هاى برخاسته از مقام ولايت بر ستون مصلحت نهاده شده است. به عنوان نمونه شيخ درباره كسى كه بر يتيم ولايت دارد مى‏نويسد:

«ولىّ يتيم چه پدر باشد وچه جد وچه وصى وچه حاكم ويا امين ونماينده او بهتر است با اموال او خريد وفروش كند چه اين كه سبب مى‏شود اصل مال او باقى بماند وسودى هم بر آن افزوده شود اما بايد تجارت با اموال او بسيار با دقت ومحتاطانه باشد كه اصل مال او از بين نرود.»

در پاسخ اين پرسش كه آيا ساختن ساختمان وامثال آن براى او از اموال خودش جايز است يا نه مى‏نويسد: «جايز است زيرا مصلحت ومنفعت يتيم را بر مى‏آورد.»(32)

در باب مصلحت مجنون نيز نظرى مشابه دارد و مى‏نويسد: هرگاه معلوم شود كه مجنون به ازدواج نياز دارد و نشانه‏هاى بروز وظهور شهوت جنسى در او پديد آمده است، در اين صورت اسباب ازدواج او را فراهم آورد؛ زيرا اين ازدواج به مصلحت او است. امّا اگر نيازى به ازدواج ندارد، نبايد براى او همسرى انتخاب كند [چون به مصلحت او نيست.(33)]

وى در باب لقطه مى‏نويسد: حاكم بايد با مراعات مصلحت تصميم‏گيرى كند؛ بدين سان كه اگر شيئى پيدا شده احتمال مى‏رود از بين برود يا حفظ آن هزينه دارد، آن را بفروشد و قيمتش را نگه دارد واگر چنين نيست خود آن را حفظ كند. به هر حال بايد احكام او برپايه مصلحت استوار باشد.(34)

درباره زمين‏هاى مفتوحة عنوة مى‏نويسد:

«قسم ديگر از زمين‏ها، زمين‏هايى است كه با زور وشمشير تصرف شده است، اين دسته از زمين‏ها از آن همه مسلمانان است. وامام مى‏تواند آن‏ها را به كسانى كه آباد كردن آن‏ها را تقبل كنند، با قرار نصف يا يك سوم ويا يك چهارم محصولات آن‏ها، به آنان واگذار كند ... وامام مى‏تواند به هنگام انقضاء قرارداد، آن‏ها را به ديگرى واگذار كند ومى‏تواند در آن‏ها بر طبق ملاحظه مصلحت مسلمين تصرف نمايد واين زمين‏ها از آنِ همه مسلمانان است.»(35)

شيخ طوسى درباره زمين‏هايى كه به عنوان جزيه از اهل ذمه گرفته شده ونيز زمين‏هايى كه اربابان آن بدون جنگ ودرگيرى تسليم مسلمانان شده‏اند وآن را واگذاشته‏اند وبه موات تبديل شده است نظرى مشابه دارد.(36)

شيخ طوسى در مصباح المتهجّد درباره غنايم جنگى پس از اخراج وجداسازى سهم مجاهدان مى‏نويسد:

«بقيه آن‏ها به همه مسلمانان تعلق دارد پس بايد در زمره بيت المال قرار گيرد تا در مصالح مسلمانان مصرف شود.»(37)

نيز در مبسوط درباره ارتزاق قاضى از بيت المال مى‏نويسد:

«مانعى ندارد وى از بيت المال حقوق بگيرد؛ چه اين كه بيت المال بايد در مصلحت‏هاى عمومى هزينه شود واين در زمره آن‏ها است.»(38)

شبيه اين مطلب را درباره مؤذن نيز آورده است.(39)

نيز در باب اقسام رزمندگان به مناسبتى درباره مصرف بيت المال در مصلحت‏هاى عمومى مى‏نويسد:

«هرگاه امام رزمندگان را براى نبرد با دشمنان فراخواند بايد آماده خروج شوند وامام بايد به قدر كفايت هزينه‏هاى آنان را پرداخت كند وامام بايد رزمندگان را به هر نقطه‏اى كه [كافران ودشمنان نزديك آنان هستند ]گسيل دارد، چه اين كه خداوند در قرآن مى‏فرمايد: «يا ايها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار» [پس امام بايد با دقت بررسى كند ومصلحت را در نظر گيرد بدين سان كه ]اگر نيروى انسانى مسلمانان زياد است به هر منطقه‏اى گروهى از آنان را اعزام كند واگر تعداد آنان كم است تنها رزمندگان مسلمان را به ناحيه‏اى كه مسلمانان قوى‏تر هستند اعزام كند [وحمله به دشمنان را از آن منطقه آغاز كند. ]وهمه نيازهاى آنان را از قبيل تجهيزات نظامى وابزار نبرد از بيت المال از اموال مصالح تهيه كند ونيز حقوق حاكمان وفرماندهان وواليان استان‏هاى مرزى وانواع مختلف واليان را از همان بپردازد؛ زيرا به آنان بايد از سهم مصالح داده شود ومصالح عبارت است از اموالى كه از سود اراضى مفتوحه عنوة واز سهم "سبيل الله" زكات فراهم مى‏شود.»(40)

اين سخن شيخ نشان مى‏دهد كه:

اول: رهبرى وفرماندهى جنگ مى‏بايد كاملاً مصلحت‏انديشى كند وهرگاه مصلحت مسلمانان را در جنگ ديد فراخوان وى نسبت به منطقه اعزام بايد با رعايت مصالح باشد، لزوم شركت آنان را در جهاد صادر كند، ونيز اگر به دليل زيادى نيروهاى رزمنده مصلحت بود كه در چند منطقه با دشمنان برزمد، بايد در همه آن مناطق با آنان بجنگد واگر مصلحت ايجاب مى‏كرد تنها در يك نقطه نبرد را آغاز كند به همان بسنده كند. در انتخاب آن ناحيه نيز بايد مصلحت را در نظر گيرد، بدين سان كه جنگ را در جايى آغاز كند كه مسلمانان در آن جا از قوت بيشترى برخوردارند.

دوم: در هزينه كردن بيت المال بايد مصلحت‏ها را در نظر گيرد واصولاً به بيت المال از آن روى مصلحت مى‏گويند كه مى‏بايد در مصلحت مسلمانان هزينه شود؛ از باب تسميه مصروف به اسم مصروف فيه.

لزوم رعايت مصلحت در احكام مختلف جزيه‏

همان طور كه از شيخ مفيد گزارش شد در مقدار جزيه ولى امر بايد بر طبق مصلحت، مقدار آن را تعيين كند. شيخ نيز در اين باره همان نظر را تأييد كرده و نوشته است:

«جزيه اندازه مشخصى ندارد وتعيين مقدار آن منوط به نظر امام است واو هر مقدار را كه أصلح بداند براى آنان معين مى‏كند. ... دليل ما بر اين حكم اجماع فقهاى شيعه وروايات آنان است ... وآيه شريفه تنها جزيه‏اى را بر آنان واجب كرده است كه تحقير وكوچك شدن آنان را در پى داشته باشد ومقدار چنين جزيه‏اى با تغيير اوضاع واحوال متغيّر مى‏شود.»(41)

شيخ در اين عبارت كه مضمون آن در شش كتاب فقهى ديگر ايشان آمده است، به صراحت همانند استادش، شيخ مفيد، مقدار جزيه را به نظر امام موكول كرده است وامام بايد با رعايت مصلحت مسلمانان در اين باره تصميم‏گيرى كند. و بر اين حكم ادعاى اجماع كرده ونيز آن را مطابق با روايات شيعه دانسته است؛ بدين سان در مسئله اول، يعنى مقدار جزيه، شيخ طوسى آن را منوط به نظر حاكم شرع دانسته است.

مسئله دوم درباره جزيه، متعلق جزيه است؛ آيا جزيه بايد به افراد تعلق گيرد و ولى امر بر طبق تعداد آنان - به استثناى زنان، ديوانگان وكودكان - جزيه مقرر مى‏دارد يا اين كه جزيه را بر زمين‏هاى آنان مى‏بندد. اين نيز از ديدگاه شيخ بسته به نظر ولى امر است كه از مصلحت نشأت مى‏گيرد. شيخ در اين باره در مبسوط نوشته است:

«... بل يضعها الامام على أراضيهم أو على رؤسهم على قدر أحوالهم من الضعف والقوّة.»(42)

مسئله سوم در باب جزيه محل مصرف آن است. در زمان پيامبر خدا - همان گونه كه از شيخ مفيد هم نقل كرديم - جزيه ويژه مهاجران بود وآن حضرت آن را براى برآوردن نيازهاى آنان به مصرف مى‏رسانيد واز آن جا كه در اصول ثابت شده است كه فعل و سيره او نيز حجت است، بايد همان روش او ادامه يابد، اما شيخ مى‏نويسد جزيه پس از پيامبر اسلام توسط ولى امر در راه كسانى صرف مى‏شود كه به منزله مهاجران هستند؛ يعنى آنان كه اسلام را يارى و از ديگر مسلمانان دفاع مى‏كنند.(43)

بدين سان اين مسئله نيز موكول به نظر ولى امر است واو تشخيص مى‏دهد چه كسانى در زمره مصاديق جانشينان مهاجران قرار دارند وپاسداران حريم اسلام ومدافعان مسلمانان محسوب مى‏شوند.

ديدگاه شيخ طوسى درباره اسراى جنگى‏

درباره اسراى جنگى شيخ تفصيل داده است بين زمانى كه پيش از اتمام عمليات و خاموش شدن شعله‏هاى آتش جنگ اسير شوند وبين آنان كه پس از فروكش كردن جنگ و اتمام عمليات جنگى به اسارت درآيند.

بر پايه فتاواى شيخ در فرض اول امام مى‏تواند آن‏ها را به قتل رساند و مى‏تواند فرمان دهد دست و پاى آنان را ببرند وهرگاه كسى پس از اتمام عمليات جنگى به اسارت رزمندگان اسلام درآيد، امام مخير است بر او منت نهد ووى را آزاد كند ويا در برابر آزادى او از وى سربها بگيرد ويا او را به عنوان برده بگيرد. در هر دو فرض رهبرى جنگ مى‏بايد با مراعات مصلحت مسلمانان تصميم بگيرد و حكم حكومتى صادر كند. شيخ در اين باره چنين مى‏نويسد:

«هرگاه انسان بالغ پيش از به اتمام رسيدن جنگ به اسارت درآيد، امام مى‏تواند وى را بكشد ومى‏تواند فرمان دهد دست وپاى او را ببرند تا بر اثر خارج شدن خون از تن او ضعيف وسست شود. واگر اسارت پس از اتمام عمليات جنگى باشد امام ميان سربها گرفتن، منت بر او نهادن وآزاد كردنش وبه بردگى گرفتن اسير، مخير است وهر كدام را كه بخواهد مى‏تواند انتخاب كند وليكن مجاز نيست اسير را بكشد ومى‏تواند هر يك از اين سه را كه مصلحت وبهره جامعه اسلامى را در آن ببيند، انجام دهد.»(44)

مصلحت در زمان آغاز عمليات جنگى‏

درباره زمان وچگونگى آغاز جنگ با مشركان مسائل مختلفى مطرح است. شيخ در نهايه مى‏نويسد مستحب است جنگ را بعد از ظهر (زوال شمس) آغاز كند(45) ليكن اين استحباب در زمانى است كه پاى مصلحت در ميان نباشد. از اين روى، اگر مصلحت در شروع جنگ در زمان و ساعت‏هاى ديگرى باشد جايى براى اين استحباب نيست. شيخ در اين باره مى‏نويسد:

«فان اقتضت المصلحة تقديمه قبل الزوال لم يكن به بأس.»(46)

وجوب عينى جهاد وجواز استعانت از مشركان‏

بى‏گمان جهاد، واجب كفايى است وبر شخص معين واجب نيست. از اين رو، هرگاه در اردوگاه رزمى مسلمانان به اندازه كافى رزمنده وجود داشته باشد، بر ديگران شركت در جنگ لازم نيست، ليكن اگر ولى امر شركت شخصى خاص را به دليلى خاص در جنگ مصلحت بداند، جهاد بر او واجب عينى مى‏شود. شيخ در اين باره چنين مى‏نويسد:

«جهاد ... واجب كفايى است ... وكسى كه مى‏تواند خود در جنگ شركت كند اما شخص ديگرى را به جاى خود به جهاد مى‏فرستد، اين وجوب از وى ساقط مى‏شود، مگر آن كه ناظر در امور مسلمانان، شركت در جنگ را بر خود او لازم بداند. دراين فرض او شخصاً بايد به پيكار با دشمنان‏اسلام‏مبادرت ورزد وجايگزين‏كردن شخصى ديگر به‏جاى خود كافى نيست.»(47)

مسلمانان ومؤمنان همان رزمندگان اسلام‏اند كه با تكيه بر نيروى ايمان سينه‏ها را در برابر تيرها، شمشيرها وآتش دشمن سپر مى‏كنند وبدين سان آنان نيروهاى ارتش اسلام را تشكيل وسامان مى‏دهند، ليكن هرگاه مصلحت ايجاب كند بر طبق ديدگاه شيخ طوسى ولىّ امر مى‏تواند از مشركان در جنگ مدد جويد مشروط به اين كه مسلمانان كم باشند ودشمنان آنان زياد. ونيز آن دسته از مشركان كه امام از آنان استعانت جسته است درباره مسلمانان نظر مثبت وخوبى داشته باشند.(48)

و نيز امام مى‏تواند مشركان را اجاره كند وبه آنان پول بدهد تا در جنگ با دشمنان اسلام شركت كنند ورزمندگان مسلمان را يارى رسانند.

عقد امان‏

امان دادن به مشركان ورزمندگان جبهه دشمن جايز است وآن بدين معنا است كه به نيروى دشمن با كلام ويا با اشاره وكنايه اعلام مى‏شود كه اگر به جبهه اسلام و يا به مملكت اسلامى وارد شود، جان و مال وى ايمن خواهد بود. شيخ مى‏نويسد:

«بى‏شك امان جايز است چه اين كه قرآن بر آن دلالت دارد(49) ونيز پيامبر در سال حديبيه با مشركان عقد امان بست وامام مى‏تواند به همه مشركان امان دهد وكسى كه از سوى او رهبرى منطقه‏اى را به عهده دارد تنها مجاز است با مشركان هم مرز با آن منطقه عقد امان ببندد.»(50)

عبارت شيخ طوسى چنين است:

«اگر عقد امان را امام ببندد، جايز است آن عقد با همه مشركان در همه مناطق و كشورها باشد؛ زيرا نظارت بر مصالح مسلمانان به او واگذاشته شده و عقد امان در زمره مصالح قرار دارد. واگر عاقد نماينده و خليفه تعيين شده امام بر منطقه‏اى باشد عقد او تنها درباره مشركان هم‏مرز با آن منطقه نافذ است؛ چه اين كه فقط نظارت بر مصالح همان منطقه را به او واگذار كرده‏اند.»

از اين سخن شيخ طوسى استفاده مى‏شود نظارت واجراى مصالح مسلمانان به عهده امام است و همو است كه بايد در پى تحقق آن‏ها برآيد وچون عقد امان در زمره مصالح به شمار مى‏آيد، امان دادن وى حتى به همه مشركان نافذ است. از اين عبارت مى‏توان استفاده كرد كه نظارت بر همه مصالح وچگونگى استوارسازى آن در گستره جامعه از وظايف امام است. نيز امام بايد در احكامى كه صادر مى‏كند و تصميمات مربوط به جامعه مصلحت مسلمانان را در نظر بگيرد واين قدر اين مسئله روشن ومؤكد است كه به قلمرو تصميم‏هاى حاكم «مصالح» گفته مى‏شود، از باب تسميه مشروط به نام شرط. اصولاً لزوم مراعات مصلحت در احكام صادره از امام ونمايندگان او در هر موضوعى امرى است كه بارها شيخ طوسى به صراحت آن را ياد كرده است.

شيخ طوسى در همين مسئله (عقد امان) نوشته است:

«هرگاه نظاميان اسلام منطقه‏اى را به محاصره درآورند وآنان به حكميت كسى كه صلاحيت آن را دارد تن دهند، آن حكم بايد درباره آنان تصميم بگيرد ودر تصميم‏هاى خود جز منافع ومصالح مسلمانان را در نظر نگيرد.»(51)

آن گاه مى‏نويسد وقتى اين حكم برپايه مصالح ومنافع مسلمانان تصميم گرفت نظر او معتبر است ونافذ؛ بدين سان اگر حكم كرد كه بايد مردانشان كشته، زنان و فرزندانشان اسير واموالشان به غنيمت گرفته شود، نافذ است. همان طور كه سعد بن معاذ درباره بنى قريظه چنين حكمى كرد. و اگر به اين نتيجه رسيد كه مردانشان برده، زنان و فرزندانشان اسير واموالشان گرفته شود، حكم او معتبر است واگر نظر داد كه بر آنان منت نهاده شود وهيچ اسيرى از آنان گرفته نشود، نظر او صائب است اگر برپايه مصلحت وبهره‏اى باشد كه به جامعه اسلامى مى‏رسد. واگر رأى او اين بود كه آنان بايد جزيه بپردازند، بر آنان لازم است بدان گردن نهند و اگر... و اگر... .

شيخ در سخن مشروحى كه در اين باره دارد احتمالات مختلفى را كه درباره تصميم حَكَمْ درباره محاصره شدگان وجود دارد ودسته‏اى از آن‏ها كاملاً در نقطه مقابل ومخالف هم قرار دارد، بررسى مى‏كند وبر طبق بررسى وفتواى او هر كدام از آن‏ها را كه حَكَم مصلحت مسلمانان را در آن ببيند جايز مى‏داند، چه كشتن همه مردان وبه اسارت بردن زنان وكودكانشان باشد وچه آزاد كردن همه آن‏ها.(52)

بدين سان محور وضابطه‏اى كه مشروع بودن احكام حاكم ونمايندگان او را به دنبال مى‏آورد، مراعات مصلحت است و مبنا قرار دادن آن در تصميم‏ها و احكام.

مصلحت در پيمان آتش بس (مهادنه)

«هدنه» ويا «معاهده» به معناى متاركه جنگ تا مدتى بدون پرداخت هرگونه عوضى است.

شيخ طوسى مى‏نويسد:

«آتش بس ومتاركه جنگ جايز است ودليل آن كتاب خدا وسيره پيامبر اوصلى الله عليه وآله وسلم است.»(53)

بدين سان از ديدگاه شيخ طوسى در اصل جواز آتش بس ترديدى نيست و بايد درباره شرايط و زمان آن بحث كرد.

وى معتقد است گاه مسلمانان به لحاظ اقتدار نظامى در شرايط مناسبى قرار دارند وگاه در موضع ضعف وسستى. در صورت اول اگر آتش بس مصلحت داشته باشد، جايز است وگرنه ولى امر نبايد بدان دست يازد.

شيخ در اين باره چنين نوشته است:

«اوضاع و احوال امام از دو حالت خارج نيست: يا در موضع قوت قرار دارد و يا در موضع ضعف و سستى. پس اگر امام به لحاظ پشتيبانى ونيروهاى نظامى مقتدر بوده ومصلحت مسلمانان در آتش بس باشد، بدين سان كه با آتش بس اميد مى‏رود به دين اسلام بگروند يا جزيه بپردازند، امام مى‏تواند عقد مهادنه ببندد، ولى اگر منفعتى براى مسلمانان نداشته باشد بلكه مصلحت در ترك آن باشد، بدين ترتيب كه نيروى دشمن كم و ضعيف باشد ومتاركه جنگ قوت وشوكت آنان را در پى داشته باشد، آتش بس جايز نيست؛ زيرا براى مسلمانان [مصلحتى ندارد] بلكه زيان‏آفرين است.»

از اين سخن شيخ طوسى به خوبى استفاده مى‏شود كه هرگاه رهبرى جامعه اسلامى مستظهر به نيروى نظامى قدرتمند باشد تنها وتنها با در نظر گرفتن مصلحت است كه مى‏تواند به آتش بس دست يازد؛ وى در اين عبارت دو مصداق از مصلحت را نيز آورده است كه در مثال اوّل جنبه دينى آن غلبه دارد، چه مسلمان شدن مشركان وگرايش آنان به اسلام عزّت وسربلندى اسلام را به دنبال مى‏آورد.

در همين فرض از ديدگاه شيخ مدت اين مهادنه چهار ماه است وبايد كمتر از يك سال باشد وبيش از آن جايز نيست وشيخ بر اين باور است كه فقيهان شيعه هيچ اختلاف نظرى در اين باره ندارند.(54)

اما در فرض دوم كه نظاميان حكومت اسلامى از ضعف وسستى برخوردارند و از اين روى امام از اقتدار درخور وشايسته در برابر دشمنان اسلام برخوردار نيست. از ديدگاه شيخ طوسى مهادنه با آنان جايز است وسقف زمانى آن ده سال است، زيرا پيامبر در صلح حديبيه به مدت ده سال با مشركان قريش پيمان صلح بست. در اين صورت نيز امام بايد مصلحت جامعه اسلامى را در نظر بگيرد و متناسب با آن با مشركان قرارداد صلح منعقد سازد. فتواى شيخ در اين مسئله نيز نيازمند تأمل ودقت است.

در پاره‏اى از فروعات ديگر مسئله مهادنه از قبيل نقض آن، انعقاد پيمان مهادنه مشروط به شرايطى و... مسئله مصلحت بايد در نظر گرفته شود.

ضوابط مصلحت‏

از آن چه از مطالب شيخ طوسى گزارش شد، مى‏توان به دست آورد كه مصلحت به عنوان ضابطه حكم حكومتى دو شرط و ضابطه دارد.

يك: اجراى احكام شرعى‏

يكى آن كه در قلمرو احكام شرعى بوده واز آن پا فراتر ننهند. شيخ به صراحت در مواردى اين نكته را تذكر مى‏دهد؛ به عنوان نمونه در كتاب «جزايا» مى‏نويسد: اگر ولى امر با اهل ذمه پيمان و مصالحه‏اى ببندد كه شرعاً جايز نيست؛ مانند اين كه با آنان قرارداد كند كه هرگاه زن مسلمانى از نزد آنان به قلمرو حكومت اسلامى وارد شد، وى را به نزد آنان بازخواهد گردانيد، اين مصالحه باطل است وفاقد اعتبار، چه اين كه با آيه شريفه قرآن(55) مخالفت دارد.

نيز بر پايه نظريه شيخ طوسى مهادنه در صورت قدرت واقتدار مسلمانان بايد كمتر از يك سال باشد از اين روى اگر بيش از مهلت ياد شده پيمان مهادنه بسته شود، جايز نيست.(56) نيز اگر مسلمانان در موضع ضعف باشند، مهادنه نبايد بيش از ده سال باشد و اگر چنين عقدى بسته شود، در بيش از ده سال باطل است وتنها در همان ده سال اعتبار دارد؛ چون پيامبر خداصلى الله عليه وآله وسلم پيمان مهادنه حديبيه را به مدت ده سال بست.(57)

وى در باب جهاد در النهايه مى‏نويسد: براى پيروزى بر دشمنان اسلام ومشركان القاى سم در شهرهاى آن‏ها (جنگ شيميايى) جايز نيست.(58)

دو: مراعات اهم ومهم‏

از ديدگاه شيخ طوسى مراعات مسئله «أهم ومهم» در مصلحت‏ها لازم است وهرگاه ولى امر با دو مصلحت مواجه شد بايد مصلحت مهم را فداى مصلحت مهم‏تر كرده وتوجه داشته باشد اولويت با مصلحت مهم‏تر است. شيخ طوسى در اين باره در باب فَى‏ء و غنايم نوشته است:

«رأى ونظر درباره غنيمت‏هاى غيرمنقول مربوط به امام است وبايد سود آن‏ها در منافع ومصالح همه مسلمانان هزينه شود وبايد به ترتيب از مهم‏ترها آغاز شود.»(59)

بى‏گمان قتل انسان مؤمن از بزرگ‏ترين گناهان است ودر هيچ شرايطى نمى‏توان از اين حكم شرعى دست برداشت. اما هرگاه در برابر اين حكم شرعى بسيار مهم مسئله مهم‏ترى مطرح شود، بايد حرام بودن قتل انسان مؤمن را ناديده گرفت و آن را فداى مسئله مهم‏تر كرد. وى در اين باره مى‏نويسد: هرگاه رزمندگان جبهه مخالف در موضعى سنگر بگيرند ودر پرتو حفاظ آن جا، به رزمندگان اسلام حمله‏ور شوند، جايز است آن محل را ويران كرد ولو با پرتاب اشياى آتش‏زا وبه آتش كشانيدن آن جا باشد ودر اين فرض اگر گروهى از مسلمانان در ميان آنان باشند و كشته شوند، مانعى ندارد.(60)

نيز در همين باره هرگاه رزمندگان جبهه دشمن گروهى از مؤمنان را سپر بلاى خود قرار دهند ودر پشت آنان سنگر بگيرند، به گونه‏اى كه پيروزى بر دشمن در گرو كشتن اين گروه از مسلمانان باشد، در اين فرض، كشتن مسلمانان جايز است.(61) گرچه وى در اين صورت كفاره را بر قاتل واجب مى‏داند.

مهم‏ترين مصلحت‏

بارها در سخنان شيخ طوسى مشاهده كرديم كه او ولى امر و امام را مسئول مصالح وامور عمومى جامعه اسلامى مى‏داند. اين حكم در باب جهاد مؤكدتر است و اصولاً از نگاه شيخ جهاد بايد در زير پرچمى باشد كه امام آن را برافرازد وگرنه در زمان عدم ظهور امام يا نماينده خاص او جهاد جايز نيست.(62)

مگر آن كه شرايط و اوضاع و احوال نشأت گرفته از هجوم دشمنان ويا هر عامل ديگر به گونه‏اى باشد كه خطر از ميان رفتن «اصل اسلام» جلوه كند و اصل اسلام و مجتمع اسلامى در خطر باشد. در اين فرض دفاع از اصل اسلام واجب است وبايد پا در صحنه گذاشت ومردانه جنگيد. وبا نيت وقصد دفاع از نفس، اسلام و مؤمنان بايد اين جنگ را آغاز كرد وادامه داد.(63)

بدين سان حفظ اصل اسلام مهم‏ترين مصلحتى است كه حتى جهاد غيرمشروع را مشروع مى‏سازد.

تحليلى بر نظريه شيخ طوسى درباره مصلحت‏

يك نگاه كلى به مطالبى كه شيخ طوسى در ابواب مختلف فقه آورده است نكته‏هاى زير را درباره نظريه او درباره مصلحت نشان مى‏دهد:

1 - وى مسئله مصلحت را در باب خاصى بررسى و مطرح نكرده است، بلكه آن را به مناسبت در ابواب مختلف، به ويژه ابوابى مانند جهاد كه جلوه اجتماعى بيشترى دارد آورده است.

2 - بى‏گمان از مطالب وى استفاده مى‏شود كه مصلحت مبنا وضابطه حكم رهبرى جامعه است و آن چه پيشتر از ايشان گزارش شد گواه روشنى بر اين مدعا است و هرگاه آن چه گزارش نشد بدان‏ها افزوده شود، اين نسبت روشن‏تر مى‏شود. اما همچنان اين پرسش رخ مى‏نمايد كه اگر وى معتقد است مصلحت مبناى احكام حكومتى است، چرا در پاره‏اى از موارد برخلاف اين نظريه فتوا داده است؟ به عبارت ديگر، آن چه مسلم است آن است كه جناب شيخ طوسى در موارد متعددى مصلحت را ضابطه ومبناى حكم حكومتى دانسته است وحتى در برخى از اين موارد از عبارت و واژه‏ها وجمله‏هايى بهره برده است كه نشانگر آن است كه ايشان آن را قاعده‏اى كلى مى‏دانسته‏اند است. از اين رو، مى‏توان آن را به ديگر مصاديق احكام حكومتى تعميم داد وآن را به سان يك قاعده در فقه سياسى شيعه طرح كرد. اما اين نسبت در صورتى درست است كه وى خود اين قاعده را در همه جا به كار مى‏برد، اما ايشان آن را در مواردى به كار نبرده است. به عنوان نمونه در باب «مهادنه» كه وى مصلحت را مبناى تصميم‏گيرى‏هاى رهبرى جنگ مى‏داند، وى به صراحت مى‏نويسد: مهادنه جايز است وآن را - بر طبق ظاهر بلكه صريح فتاوى او - واجب نمى‏داند.(64) در حالى كه ممكن است مصلحت مهادنه در مرتبه‏اى باشد كه مقتضى وجوب باشد.

به عبارت ديگر، اگر در مهادنه، مصلحت، ملاك وضابطه تصميم‏گيرى است، ممكن است منافع مسلمانان در صلح به قدرى زياد وشديد باشد كه مهادنه را در حد وجوب و لزوم قرار دهد. اما شيخ با توجه به اين نكته آن را در هيچ شرايطى واجب ندانسته است(65) وقرينه‏ها نشان مى‏دهد مقصود وى از «جواز» جواز به معناى اعم كه شامل وجوب نيز بشود، نيست.

در همان باب اگر دولت اسلامى مقتدر بوده ومصلحت در مهادنه باشد شيخ سقف مهادنه را چهارماه وحداكثر كمتر از يك سال مى‏داند.(66) با اين كه محتمل است مصلحت ايجاب كند كه مدت مهادنه بيش از يك سال باشد ويا مهادنه بيش از يك سال بهتر از عدم آن باشد، ليكن شيخ با اين حال مى‏نويسد جايز نيست وفقهاى شيعه در آن اختلاف‏نظر ندارند ومبنا بودن مصلحت را در اين باره در نظر نمى‏گيرد نكته‏اى كه فقيهان بعدى بدان توجه كرده‏اند و محقق در شرايع پس از اشاره به قول شيخ و قول مخالف او مى‏نويسد: «والوجه مراعاة الاصلح». بدين سان بر طبق نظر او وگروهى ديگر از فقيهان بزرگ شيعه بر امام وولى امر واجب است در اين باره مصلحت واهم ومهم را مراعات كند.(67)

نيز در همين باب اگر رهبرى حكومت اسلامى در حال ضعف بوده ومصلحت در مهادنه باشد شيخ سقف زمانى آن را ده سال دانسته وبيش از آن را فاقد اثر اعلام مى‏كند.(68) نظرى كه پيروان شيخ همانند راوندى در فقه القرآن،(69) علامه در منتهى(70) و در قواعد(71) همين نظر را داده‏اند، ليكن همان طور كه از محقق حلى در شرايع گزارش شد، ملاك در اين گونه مسائل مراعات اصلح(72) است، محقق كركى در جامع المقاصد از علامه در منتهى نقل كرده است كه در اين فرض ايشان مهادنه را بيش از ده سال جايز دانسته است وخود او نوشته است اين نظريه بعيد نيست. صاحب جواهر نيز همان سخن محقق در شرايع را تأييد كرده كه مراعات اصلح نظر صحيح مى‏نمايد.(73)

افزون بر اين، شيخ طوسى از برخى اقدامات پيامبر خداصلى الله عليه وآله وسلم كه به ظاهر تصميماتى مصلحتى بوده است ونه تبليغى، بدين سان كه پيامبر با در نظر گرفتن مصلحت مسلمانان وبه عنوان رئيس و مدير جامعه اسلامى انجام داده است ونه به عنوان مبلغ احكام دايمى خداوند؛ احكام دايمى را استنباط كرده و تميز منطقى ميان اين گونه از افعال پيامبر و افعالى كه مى‏تواند منبع استنباط احكام شرعى باشد، نداده است. به عنوان مثال، پيامبر در صلح حديبيه در واقع يك حكم حكومتى صادر كرد وبا در نظر گرفتن مصلحت مسلمانان صلحى به مدت ده سال منعقد كرد و همان طور كه صاحب جواهر آورده است از آن روى كه رسول خدا آن را أصلح مى‏دانسته، مدت آن را ده سال قرار داده است.

نمونه‏هايى ديگر از اين دست در كلام شيخ طوسى فراوان است كه بررسى آن‏ها فرصتى فراخ‏تر مى‏طلبد ودر اين فشرده نمى‏گنجد.(74)

3 - چه كسى مسئول تدبير مصلحت‏ها است وبايد درباره آن‏ها تصميم بگيرد؟ در پاسخ به اين پرسش از سخنان شيخ استفاده مى‏شود كه در زمان حضور امام معصوم‏عليه السلام مسئوليت تدبير واجراى مصلحت‏ها است؛ همو است كه رهبرى جامعه را به عهده دارد و مى‏بايد بر طبق آن‏ها تصميم بگيرد واحكام خود را با آن‏ها منطبق كند. اما در زمان غيبت اين مسئله چه حكمى دارد؟ آيا ولى‏فقيه نيز همانند امام معصوم‏عليه السلام‏اين اختيارات را دارد؟ همان طور كه پيش از اين آورديم در عبارات شيخ گاه كلمه «امام» آمده است و حتى گاه به عصمت او نيز اشاره شده است و قرينه روشن وجود دارد كه مقصود امام معصوم است و گاه واژه «الناظر فى امور المسلمين» ذكر شده است كه شامل امام ورهبرى مشروع جامعه مى‏شود. به هر حال، پاسخ اين پرسش بر مبناى شيخ به موضوع ولايت فقيه بستگى دارد واگر او ولى فقيه را نايب امام معصوم‏عليه السلام‏بداند، بى‏گمان تدبير مصلحت‏ها به عهده او خواهد بود وبايد آن‏ها را مبناى احكام حكومتى خود بداند، ليكن آيا شيخ به ولايت فقيه اعتقاد داشته است؟ آن چه مى‏توان در اين فرصت بدان اشاره كرد آن كه برخى از مطالب شيخ نشان مى‏دهد كه وى اين منصب را در زمان غيبت امام زمان - ارواحنا فداه - براى فقيهان مى‏دانسته است.(75)

4 - شيخ طوسى خود در اين مسئله از استادش شيخ مفيد متأثر بوده وليكن او اين موضوع را در ابواب مختلف فقه گسترانيده ودر ابعاد گونه‏گون آن كاويده و فروع نوى از آن را بررسى كرده است. ديدگاه‏هاى شيخ طوسى در اين باره تأثيرى گسترده در ديدگاه فقيهان شيعه داشته وصدها سال بر ديدگاه‏هاى آنان سايه افكنده است. مقايسه نظريه شيخ طوسى در اين باره با ديدگاه آنان در زمان‏هاى بعد نشان مى‏دهد كه او در اين موضوع مسائل مهمى را آورده وافق‏هاى مؤثر و روشنى بر آن گشوده، ليكن هنوز تا مقصد اصلى؛ يعنى تبيين نظريه مصلحت به گونه‏اى جامع و شفاف راهى دراز در پيش است.

پي نوشت ها:

1) محمد بن محمد بن نعمان عُكبرى بغدادى، تصحيح اعتقادات الاماميّه ،قم، كنگره جهانى هزارمين سال وفاع شيخ مفيد، 1371 ؛ ر.ك: مقدمه‏اى بر فقه شيعه، حسين مدرسى طباطبايى، ترجمه محمدآصف فكرت، مشهد بنياد پژوهش‏هاى اسلامى 1368، ص 46 ؛ دايرة المعارف بزرگ اسلامى، احمد پاكتچى، ج 8، مقاله اسلام، ص 452 ؛ كتاب ادوار علم الفقه واطواره شيخ على كاشف الغطاء، بيروت، دارالزهراء، ص 228. ؛ تاريخ فقه وفقهاء ، دكتر ابوالقاسم گرجى، تهران، سازمان سمت، چاپ اول 1375ش، ص 136 ؛ تاريخ فقه شيعه، چاپ شده در مقدمه اللمعة الدمشقية ، محمد مهدى الاصفى، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1403 ق، ج 1، ص 54 ؛ تاريخ فقه شيعه، محمد هادى يوسفى غروى، چاپ شده در مقدمه رياض المسائل، قم، دفتر انتشارات اسلامى، 1412 ق، ج 1، ص 36 - 42.

2) همان.

3) مقدمه‏اى بر فقه شيعه، حسين مدرسى طباطبايى، ص 46 ؛ تاريخ فقه وفقها، ابوالقاسم گرجى، ص 136.

4) المقنعه، ص 288.

5) المقنعه (سلسلة الينابيع الفقهيه) ج 12، ص 18.

6) المقنعة، ص 274.

7) همان، ص 274.

8) درباره چند وچون اين روايات ر.ك: تهذيب الاحكام، شيخ طوسى، به كوشش على اكبر غفارى، ج 4، ص 149.

9) سيدعلى حسينى، توبه وسقوط تعزير، فصلنامه پژوهش دانشگاه امام صادق، سال اول، شماره دوم، زمستان 1374.

10) همان.

11) ر.ك: المقنعه، ينابيع الفقهيه، ج 5، ص 50 درباره زمين‏هايى كه مالكان آن‏هاتسليم حكومت اسلامى شده‏اند وزمين‏هايى كه صاحبان آن‏ها با امام صلح كرده‏اند.

12) المقنعه، ص 616.

13) از اين پس از او با نام «شيخ طوسى» ياد مى‏كنيم.

14) و 3 - ر.ك: مقدمه الكتاب المفصح فى امامة اميرالمؤمنين، شيخ طوسى، چاپ شده در الرسائل النشر، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ دوم، 1410 ق، ص 117 ؛ مقدمه تلخيص الشافى، قم، دارالكتب الاسلاميه، ج 1، ص 51.

15) 4 - مقدمه تهذيب، ج 1، ص 1. شيخ در اين مقدمه به تفصيل از طعن‏ها ونكوهش‏هاى مخالفان در اين باره ياد مى‏كند وهدف خود را از نگاشتن تهذيب پاسخ‏گويى به آن مى‏داند.

16) مقدمه مبسوط، شيخ طوسى، ج 1، ص 1.

17) روشن است كه در اين پژوهش تنها «مصلحت» را در فقه به عنوان ضابطه احكام حكومتى پى مى‏گيريم.

18) المبسوط (سلسلة الينابيع الفقهيه)، ج 32، ص 347. «لأن فى ذالك مصلحة للعب.» ونيز الجمل والعقود، ص 387. «... لأنه من مصلحته وله صرف المال الذى فى يده فيما يتعلق بمصلحته.» و خلاف، ج 1، ص 352 و مبسوط، ج 8، ص 152.

19) همان،ج‏35،ص‏190.«احدهما كما مصلحة له لحفظ رطوبته.»ونيزص 225و239 و ص 260.

20) همان، ج 37، ص 93.

21) همان، ص 190.

22) النهايه، ج 17، ص 286 ؛ المقنع، ج 17، ص 274 ؛ الانتصار، ص 276.

23) المبسوط، ج 32، ص 335.

24) همان، ج 38، ص 143.

25) همان، ج 12، ص 62.

26) همان، ج 29، ص 195.

27) همان.

28) مانندارث،همان،نهايه،ج‏12،ص‏67 ؛ كتاب الغيبة، ص‏9 ؛ و مانند لقطه، مبسوط، ج‏8،ص‏96.

29) همان، ج 31، ص 260.

30) المبسوط، ج 2، ص 52، كتاب الجزايا.

31) همان.

32) الينابيع الفقهيّة، ج 35، ص 239.

33) همان، ج 38، ص 143، در اين باره ر.ك: همان، ص 98، كتاب رهن.

34) همان، ج 33، ص 96.

35) النهاية فى مجرد الفقه والفتوى، ص 149 و المبسوط، ج 2، ص 29 ؛ الجمل والعقود، ص 203 ؛ كتاب الخلاف، ج 5، ص 534، مسأله 23 ؛ تهذيب الاحكام با تصحيح على اكبر غفارى، ج 4، ص 151.

36) همان.

37) مصباح المتهجّد، ص 854.

38) المبسوط، ج 8، ص 161.

39) كتاب الخلاف، ج 1، ص 88 ؛ المبسوط، ج 1، ص 98.

40) المبسوط، ج 2، ص 74.

41) كتاب الخلاف، ج 5، ص 543 و544. ؛ المبسوط، ج 2، ص 38 ؛ الاقتصاد (الينابيع الفقهيه)، ج 31، ص 4 ؛ النهاية، ص 193 - 194 ؛ الجمل والعقود، الرسائل العشر، ص 242 ؛ تهذيب الاحكام، ج 4، ص 120، ح 343 - 3 ؛ استبصار، باب مقدار الجزيه، ج 2، ص 53.

42) المبسوط، ج 2، ص 38 و همان منابع.

43) النهاية، ص 193.

44) المبسوط، ج 2، ص 20 ؛ كتاب الخلاف، ج 4، ص 190. در آن جا بر اين حكم ادعاى اجماع كرده و مى‏نويسد: دليلنا اجماع الفرقه وأخبارهم ...» و نيز ص 187 - 188، م 12 ؛ الاقتصاد (الينابيع) ج 31، ص 5 ؛ النهاية، ص 296 ؛ الجمل والعقود (رسائل عشر)، ص 244.

45) النهايه، ص 298.

46) همان.

47) همان، ص 289.

48) شيخ طوسى، پيشين؛ المبسوط، ج 2، ص 8.

49) سوره توبه (9) آيه 7.

50) المبسوط، ج 2، ص 4 ؛ ر.ك: تفسير تبيان، ج 5، ص 175.

51) همان.

52) همان.

53) همان، ج 2، ص 50.

54) همان، ص 50 - 51.

55) سوره ممتحنه (60) آيه 2.

56) مبسوط، ص 50.

57) همان، ص 51.

58) النهاية، ص 293 ؛ ر.ك: مبسوط، ج 2، ص 275 - 273، كتاب احياى موات؛ در آن جا شيخ به مواردى اشاره كرده است كه جايز نيست سلطان زمين‏ها را قرق كند؛ چه اين كه خلاف شرع است.

59) المبسوط، ج 2، ص 62.

60) النهايه، ص 293.

61) المبسوط، ج 2، ص 11 - 12.

62) همان، ص 8.

63) المبسوط، ج 2، ص 8 ؛ النهايه، ص 290.

64) همان، ص 50.

65) علامه حلى نيز در منتهى، ج 2، ص 974 و تذكره، ج 1، ص 447 مى‏نويسد: «والهدنة ليست بواجبة على كل قدير.» ر.ك: سيدعلى خامنه‏اى، فصلنامه فقه اهل بيت، ج 11، ص 11. اما علامه در قواعد هرگاه منفعت ونياز مسلمانان اقتضاى وجوب آن را داشته باشد، واجب مى‏داند. ر.ك: جواهر الكلام، محمدحسن نجفى، ج 21، ص 297.

66) المبسوط، ج 2، ص 50 - 51. پيشتر آورديم كه بر اين حكم ادعاى اجماع كرده است.

67) ر.ك: محمدحسن نجفى، پيشين، جواهر الكلام، ج 21، ص 298.

68) شيخ طوسى پيشين، المبسوط، ج 2، ص 52.

69) فقه القرآن (الينابيع)، سعيد بن عبدالله راوندى، ج 9، ص 130.

70) منتهى الاحكام، ج 2، ص 947. ر.ك: آيت اللَّه سيد على خامنه‏اى، «مهادنه»، فصلنامه فقه اهل بيت، شماره 11، سال سوم، پاييز و زمستان 1376، ص‏36.

71) قواعد الاحكام، ص 264 ؛ جواهر الاحكام، ج 21، ص 298.

72) جامع المقاصد، ج 3، ص 470 ؛ ر.ك: «مهادنه» ص 36.

73) جواهر الكلام، ج 21، ص 298.

74) به عنوان نمونه ر.ك: كتاب الخلاف (الينابيع)، ج 36، كتاب احياء الموات ص 284 - 286، مسئله 8، 9، 10، 11 و12.

75) ر.ك: شيخ طوسى، پيشين، النهاية، ص 301.